دعوای حال این جنگ میشدند درین حال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن رزم
و پیکار اخبار مطبوعه چند چاپخانه می دید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بروقت
ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدور خود هر خبر را
تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع
و مرغوبست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین تسوید درانوقت
آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو
حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلشیه و حمله دوم در محاربات
سرکار انگریز با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیرسنگه و چترسنگه و دیگر سرداران سکهان
در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این
مختصر **بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب** موسوم گشت احیانا اگر در خبری و یا
بعباراتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نیوش بنده را
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان است و هو الموفق للصواب **اصل سکهان و طریق و مذهب**
ایشان در عهد بابر پادشاه بابا نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و بی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه
که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین بکسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنث گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلّا و مذهّب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدهند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کراه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کراه عبارت
از حلوای سیده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کراه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبح در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانک شاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشد زادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بنهایت تنگ
که پای ایشان بدشواری در آ[illegible] تر نیفه ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالنگ اسپ می آویز[illegible] بسته و بندش آن بوضع عجیب
که از اندرون مجوف باشد و همچنین دستار ها از [illegible] ایشان کهنک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار و تمامی بپیچند و بر دوال حلقهٔ آهنی
عریض مثل بغل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بران حریف را میزنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پای نمی تراشند و بسیار درشت خو و بمزاج ظلم
دوستند و هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارت از آن گروه است که اکثر افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از
آمیزش غیر است و فوجیکه دران غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشد آنرا فوج آئینی گویند و در میسل لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکردند زیراکه هم قوم و محل اعتماد او بودند و در ناهمه شان نسبت به
فوج آئینی بسیار ظلم نمود گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاه بابا
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد و بر خلاف
رویه و طریق نانک دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مریدان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چندبار بر فوج پادشاهی که برای گرفتاری
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار
کرده و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشان را هم میکشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابد
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا می کنند و بزبان خود میگویند واگرو جی فتح و مسلمانان
ناش یعنی فتح تابعین گرو گوبند که چنین فتح گرو است باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین درانیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند
و از کم بهانه جسته مال و اسباب اغارت کرده نفوس ایشان را قتل نمودند و در مساجد پادشاهی اسپهارا
بسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان به آواز بلند و گاو کشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا انبرسر گویند و آن مقامگاه تجارت است قلعه محکم احداث نموده

بنام کرو گوبند مذکور نام آن گوبند گده نهاد و رنجیت سنگه نیز گاه و تمامی خزانه خود را در همین قلعه
می نهاد و در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتقدان فرقه سکهان در امرتسر
میماندند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود و دیگر سرداران مذکور آنجا دار الملک خود ساخت چنانچه
الی الآن تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور میکنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازار
بود که در قلعه گوبند گده کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع ست بالکل دروغ برآمده چه
اگر بقدر یکی دو کرور روپیه هم در آنجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را ادای بقایا بلکه وجه نقد
منجمله یک و نیم کرور روپیه تاوان سه درجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد وقتی دشوار نمی
رو میداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را بتفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

دربیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی مباد که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران و پیروی کردن
بر آئین مروجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پاسداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس یا بجهت ضعف و قصور اهالی
انواع مفاسد بی انتظامی در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
میگردد مصداق این مقال حال ریاست لاهور ست یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی تمامی افواج
افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت بحدیکه فوج خالصه و آئینی و سرداران ایشان را از اطاعت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت عهدنامه
که فیمابین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه
مینمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری میماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت میکرد که بعد من ابقای

القای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین هر دو سرکار
را مدام شمول من لحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینهٔ مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحایف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر جنرل بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب بملاقات یکدیگر مسرت اندوز شده بودند مگر افسوس
که همچو رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند
حکومت و فرمان فرمائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین
ریاست متمتع شود از مسند نشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه بداقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه هنوز که جوان نوخاسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً ازین جهان
سست بنیان درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت
شهر کرد و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چپقلش
و ازدحام درمیان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه باهستگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی بموجب حکم او یکصد و پنجاه ضرب
توپ که از پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سایبان سنگی آن دروازه بر روی بیفتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس
که آن نهال نو که هنوز از ثمر زندگانی برنخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
جدش بمشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

پسرش و اوتم سنگه برادرزاده هشت که پسر راجه گلاب سنگه بود بعضی بهادری تمتیر
پرزه پرزه کرده بودند و بار دیگر زد و خوردها بین سرداران طرفدار رنجیت و جانبداران پنج
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا کشت و خون سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کار آزموده از مددگاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند پسر دوم شیر سنگه را که باقی مانده بود دست نخفی از لاهور بیرون
اسیر کرده داشتند و حافظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که پیشا سنگه نام دارد زنده ماند با
اکر امولا دیدار و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در کار آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکم رانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب محو استند بحکومت و جبر زر
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه بزور مقرر
کنانیده از رعایا میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که بدستشان افتاد
متصرف گشتند و بعد ازان که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را فهمایش دهد و از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میگشود
او را از جان میکشتند چنانچه جواهر سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و بعضی از دیگران راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهرکیف چون میدان را از اغیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در لاهور یارای مخالفت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم دوران میدانستند چنان بخاطرشان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند در بیان شروع فساد سکهان
اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات

فیما بین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب
بیست و یکهزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب بر قدر که خواستند از راه
خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعاً و کرهاً همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیما بین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک غیر
عبور کردند و بدین طرف اهالیان انگریزی که غافل از ارادهٔ جرأت ایشان بودند صرف بر رویت
حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی
ریاست اغماض از راه دوراندیشی و مآل بینی که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای
ستلج در عمل خود در چند مقام و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان ست فوج خود
را مامور و متعین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتران بی مهار اند اگر قصد آمدن
بدینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل
فرمانفرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود مع سپه سالار کل افواج انگریزی کف صاحب بهادر
وارد کیمپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در
فلان معبر مامور و متعین باید کرد و اصلا در وهم و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین
نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیما بین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه
رنجیت سنگه منعقد ست در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنابران
توپهای کلان و دیگر سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینه چهاونی
لودهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب می باشد در
آنوقت افواج دیگر در اینجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعیین مقامهای تعیناتی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی بایمای رانی صاحبه و دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشارهٔ او
گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا و از مقام جمو فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط برگشته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفتهٔ رانی و یا باشارهٔ گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنابران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آفاکش و استیصال بیخ و بنیاد
شان گردد و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه نتیجه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر مآل کار دوراندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکار شان آید و ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانیصاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و او تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده‌های دروغ البته فریب از جمو بفوج سکهان و از
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد جمو
یورش نمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند بار سر گرفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد درین صورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب
نه انگاشته بر جناح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحبه در رسید و بعد فهمایش بیکی مراتب و پس از شکست
چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران
در معسکر لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف انها حاضر گشته
بعد تقدیم مراتب اعتذار و استعفا و اظهار تقصیر عین مقام صلح رسانید الغرض بعرض و گذارش او
صلح فیمابین هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و واسطه صلح نمیشدی فوج انگریزی
یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و در ریاست خاندان مهاراجه
رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با جمعیت
بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دور تر میرسید عبور ستلج نموده مورچالها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی بکار
آمدند زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه مینمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلتن ها
میباشند با خود داشت و گولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید لهذا بمشاهده اینحال که
مردم از سپاه بالا از گوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد
بمجرد حکم کردن موافق قاعده مستمره یورش که در میان ایشان معمول است فوج انگریزی
یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن از شلکهای متواتر حریف تاخت
کرده و قریب بمورچالهای سکهان که بر زد توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان به شلک

انتشار گرفته که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکهه
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بی‌حواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه و اسباب بدست سپاه انگریزی افتاد و در این یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گوره‌های لایق و سوار و پیاده‌های هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که در این جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب دلخواه داشتند کار نمایان بعمل آمده و بنای عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پایدار
نموده و ما را از مخالفت برآورده مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل این جنگ زیاده از این خوب معلوم نشد
ولیکن آنچه از ثقات شنیده بمقام ثبت نموده **در بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگریزی که**
قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر بیشتر
و مدد سکهان که بعجلت از لاهور علی الاتصال رسید بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر شور و شرها
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته قصد هنگامه پردازی نمودند و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
از این تأمل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب ندانسته فوج فیروزپور را که بمقام هری‌کی پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر شورش برداشته‌اند برسانند و چهاونی
چهاونی لدهیانه نمایند چنانچه اول و دوم برگید پیاده و سوی یکم پلتن بادشاهی و چهل و هفتم و چهل و ششم و نهم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هیری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پیاده و سوم پلتن هزار و نهم گورکهه آمده شریک فوج مذکور شد و از روز
انهزام فوج تا بیست و پنج میل راه قطع مسافت کرده وقت دار الکمپو لدهیانه کرنیل گودوین پلتن پنجاه و پنجم و مقداری
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هیری اسمت مذکور نیز روانه شده و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از مقابل
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کرد مذکر اسمت صاحب بهادر افسر مذکور تجویز اینکه امروز

امروز سپاه با مسافت بعیده راطی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جناب مذکور تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود نیز غارت و بعض گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلٹن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سر هربرت اسمت ازین قتل و نهب که از سکهان بر فوج آمده بود در خشم شده بتاریخ بست و ششم جنوری
عوض آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را بفریب گریز قریب بنهر ونیور برده و در میان فوج خود
کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
متعلقه فوج خود را مع اسباب غنیم انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بست و یکم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پٹیاله تاخته قلعه آنرا بتصرف خود در آورده و شلک
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند و لیکن بعد چندروز فوج انگریزی آن حصار را باز
از سکهان باز گرفته حواله راجه پٹیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه الیقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بیچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که گشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک و رئیس
انجاست بحکمت عملی خبر آمد آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب و یورش بر جمو که وطن و ماوای اوست نکنند و بعض بدشعاران ایشان از لاهور
تا کناره دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت و مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که اگر سکهان
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد اگر ایشان

قابو مییافتند همچنین میکردند مگر ایشان را از رفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مگر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمائید بعض فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آئین و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه برگفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل کالیان
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه نزد ایشان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون بحساب دوازده
روپیه در ماهه فی کس پیادگان را دادن نمیتوانم و شما که اظهار بیتابی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه
آن فهمیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی کسان از فوج خالصه
لاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب
داده ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و گنگ
درمیان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد جنگ با
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ شان این چنین پیچیده
بود که کسی را همسر خود نمیدانستند

در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود

گویند بیست هزار سوار
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود
به بیست و ششم جنوری سال مذکور ازین طرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار
با دوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شدند
فوج انگلشی در آنوقت از ضعف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر
باوجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شدند و دو توپ که بجبه و کدبران طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرات حالا
در رنجکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل اینجنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بر پشت
آن استاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن بدست و پا جنبانیدن لگام اسپ را بر تافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته تفنگ زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری با راده عبور بر کناره دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که تفنگ زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را در دریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله ازان گروه هر که بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را در دریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خود سر متنفسی زنده نماند از تفنگ
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین نه ودی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی نمی‌کردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه نا اتفاقی خون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و منکر شدن امیران
بود و ماورای اینهمه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غیر یورش و تاخت نمودند لهذا مبتلا به قهر
الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود و بعد قتل مهاراجه
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم بخوشدلی ننشست زیرا که بعد از چند روز برای سیر و تفریح بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته به دار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان
و سرکار انگریزی بنابر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظر بند شدن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا با پاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کنند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت کرده بمالکان
دادند و سوم فروری ولیم صاحب برگیدیر از معبر رودپتا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بود مامور شد تا سکهان در ظرف عبور کردن نتوانند و بیست و ششم
جنوری جنرل اسمث با معسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمندر انچیف ملحق گردید زیرا که
تا آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن چارلس نپیر صاحب
گورنر سند و در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور رود معبر هم قرار یافته بود و لیکن اعلان
آن نمی‌نمودند نقل عجیب دوم فروری ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن مستر

مستر وین سٹ ارٹ که در انباله بود رفت و در باغ بادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل گردید هرگاه صاحب را در انجا نیافت بکبر بخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب در قید خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله جنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارڈ صاحب پیغام صلح برد و معذرتها نمود او را جواب شد که ما سرکار خالصه و سردار تیج سنگه
و راجه لال سنگه که سردفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینا ناته می آمد سماعت کلام او میشد و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیگر معتبری را وکیل که بر سه کروهی از لاهور بهمت رسیده خبر ورود خود بحضور انصاحب
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیدند و رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سنگه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرد و جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و بارود
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب و شدائد را اظهار ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنید و بنظر
تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکدو ماه پیشتر
ازین واقعات من بفوج خالصه که سر بخود سری برداشته باراده جنگ بقصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدانطرف نخواهید گذاشت
مگر افسوس که فوج خالصه آنهم را بهم مثل هوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی هم
هم گفته فرستادم لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگگاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه راجوابی ندادند که چون ایشان
زیر حکم کسی نبودند و نبودیم و گمان فاسد اینمعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اند اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فوج آنها
شد ما نیز هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با ایشان در جنگ افتادیم همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه چنین شکست عظیم هرگز نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاد در
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان این فوج
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول فنا
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جیو برقرار ماند و این امر در حق
شما در حربگاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون در لشکری شما ضرورست تا تدبیر جنگ از سر نو
کرده شود و شما مرا آب رفته در جو باز آید و داغ بی آبروئی که در شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده است
شسته گردد و بالفعل همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از ان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نااتفاقی
و خودسری اکنون نوبت بجان رسیده و کارد باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سستی تیری خالصه جیو
بنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه
و سردار مراریا و سردار ارجن سنگه وغیره سرداران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و باوجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هریک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند روز کسبایار دو هزار مردم
در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گلوله و باروت ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان
جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بودید بدان چه کار کردید که اکنون خواهید گرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود باده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره ها خبر آوردند
که نائب گروسا دهوسنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود مرد و گروندگان از بیدلی سپاه
و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از هیبت و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گلوله و باروت
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمانبری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح جست وا
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بصلح شده تجویز کردند که در
فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیما بین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که آخر جنگها است شد **در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبرا**

در دهم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی فیمابین سکهان و افواج انگریزی جنگ شد

گویند فوج خالصه باز ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شده در برابر
نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر انچیف چنان قرار یافت که اکنون با افواج انگریزی آنطرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش افتاده
گریزانیده شود زیرا که لارد صاحب و کمندر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این
فوج سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را بجمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور تاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی یکپاس
روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت گولهای
متواتر که گولهای توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود متزلزل
ساختند و بعد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کند چنانچه
پلتن گوره و غیره از راه پل که بهمان ساعت از تخته های کشتی در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان هم بشصت ضرب توپ کلان که
در لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارد صاحب بذات خود تشریف میداشتند
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
نموده داخل ملک لاهور گردیده و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی

بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان را
هزیمت پی در پی داده از ملک خود ما آنطرف دریای ستلج بدر کرده داد و زیاده از دو صد
ضرب توپ سکهان بضبط سرکار مذکور در آمده و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده اند

دور اشتهاری که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنابر اختیاری که جهت حفاظت ملک انگلشیه دارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
است اینهمه تدابیر جنگ را بر روی کار آوردند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریز که بدان سبب سبکی و توهین سرکار معظم الیه عاید گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و از این بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصداق و شاهد این قول است
که از این طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک دفعةً بلا ظهور هیچگونه وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید
درینصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار نامنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش اینمعنی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی گردد لهذا بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید اضلاعیکه درمیان دریای ستلج و بیاس واقعست مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
مملکت انگریزی گردد و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلاسبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آورده و هرگونه اهالیان سرکار انگریزیست و بصورت چنین
آورده و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور در ریاست آنجا ابرکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بیکشه باشی که ... مبالی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال خود برقرار داشته گردیم
دلیل فائق تر تحمل و بردباری لارد صاحب والخاص فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج آن
تواند شد که باوجود فتح کامل و غلبه تام باظهار تحسین مرکوزات باطنی خود نپرداختند و تخریب نام
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکاشی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه بودند
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آمد که از روی
آن ریاست والا و مهاراجه رنجیت سنگه همچنان قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و در حالت اطاعت
دامن ملک خود داشتن توانند و اگر احیانا باز این چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در آنصورت الغای کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا مع قبول و منظور کرده و بمقام
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا بعد هم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور شرف ملازمت لارد صاحب بهادر دریافته
شد و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کرده و بموجب حکم والا راجه مذکور بعد
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شده و
از نیم شب در میان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینانات و فقیر نور الدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح بدان قرار یافت که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که در میان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لک
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی در میان مدت دو سال داسازد و بتاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده و
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینا ناته بران ثبت کرد و در هیجدهم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردیده و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی یراق و
بنهایت خائف و هراسان در مقام رهانه افتاده است و از رهانه راه بطرف لدهیانه ظرفت
و امرت سر میروند و لارد صاحب در اثنای راه برای صاحبهای تشفی گفته فرستادند که با حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد و از سکهان بغاوت کیش وغیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در همان زمان
قلعه پهلور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی در آمد
از اهل قلعه کسی مزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فبروری لارد صاحب
کمندر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بیقاعده و دو ضرب از توپخانه اسپی و یک
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر شاهزاده بحفاظت تمام محل سرای شان برسانند و لارد صاحب
در بیستم فبروری داخل لاهور شده و در بیست و دوم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران عمده افسران
خود باز برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بلحاظ اینکه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست با وفا در سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او در گذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه اشتهار نامه و عهدنامه
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بحسب رتبه ایشان از لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه غرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور رسد لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب بهادر اینکه در لشکر مهاراج را تکلیف
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای ساخته وداد و حکم شد که کسی لشکر انگریزی
شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند **نقل اشتهار دیگر نواب**
گورنر جنرل بهادر معمده هیزدهم فبروری سنه الیه مقام لاهور برای
تشفی مردم شهر و غیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کهتری و الاکین رعایای دار الریاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه روز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
حکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز درمیان هر دو سرکار رسم و رابطه دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری باشد و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط معامله و مجادله
نکردن سپاه خالصه با دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ چیز
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه بادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که بران
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای ایشان سکونت داشتند از محاصره خالی
وا داده نواب صاحب معظم الیه آنست که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حراست
و بندوبست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرور نیست و لارڈ صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چندبار
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکسال بطریق انعام دادن حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند **فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای جناب لارڈ صاحب**

آورده بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بودند

تفصیل نذر و پیشکش مذکور		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
هنڈوی نقد سه لکه روپیه	روپیه نقد [illegible]	۱ فقیر نور الدین	۲ فقیر چراغ الدین
دوشاله عمده بسیار قیمتی [illegible] جوره	پارچه ابریشمی [illegible] تهان	۳ فقیر تاج الدین	۴ دیوان دینا ناته
جامه وار شال [illegible] تهان	کمخواب بیش قیمت [illegible] تهان	۵ لاله انت رام	۶ لاله رای کشن چند
ینگلی طلای خالص [illegible] عدد	کرسی نقره [illegible] عدد	۷ مارتین صاحب	۸ بیبر رای سنگه نلوا
شمشیر ولایتی قیمتی [illegible] قبضه	سپر [illegible] گرده	۹ سردار سلطان محمد خان	۱۰ لاله هرسرن داس
کمان [illegible] حلقه	تفنگچه [illegible] نال	سپاهی گورسے [illegible] پلتن	+

و در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که مجسٹریت و کلکٹر دهلی بود بعهده کمشنری فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیمابین دو سرکار راجه گلاب سنگه بحضور لارڈ صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی ازینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن در ینجا ضرور نیست رئیس و دیگر عمله و فعله بالا لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور اند و در صورت قیام فوج مذکور درینملک موجب گرانی خلق و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارڈ صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شروط چهارگانه ذیل نگاشته و بران مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی ازینجا بر نخواهد رفت

بیان شروط اربعه

شرط اول آنکه اگر مردم اینملک باز در ملک انگریزی فتنه و فساد کنند جواب دهی آن ذمه مهاراجه صاحب خواهد بود

شرط دوم هر قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه فته بوده و هنوز بالکل بدست فوج انگریزی نیامده بدر حواله سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل توپهارا که در لاهور هستند هر قدر که فوج انگریزی طلب نماید حواله کنند قیمت آنها در زر تاوان داده محسوب نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاه لکه روپیه که بقیه زر روپیه تاوان نقد بالفعل داخل خزانه سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانهٔ لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی دقتی رو داد و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از زمانی صاحب بود و چیز مقرر کنانیده بود نمی طلبیدند و در جهات
بموجب ماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که بر قدر تنخواه فوج
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه می یافت اکنون هم بآن قدر یابد و بفوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سرایم شش و نیم روپیه بایداد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان نیست از دو دهٔ تکلم
موقوف نمایند کنتهی طلائی و بنگلی ها از سکهان پس گیرند باید دانست که کنتهی شکل تسبیح کلان
از طلا مدور حباره دار مخروط میباشد فوج را برای زینت داده بودند و بنگلی مشتق از بنگ و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد که یکطرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی که بیک جهره
حال قوم هنود آنرا تیمناً و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی می اندازند گویند فوجی را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و بنگلی ها داده بود
مردم همین فوج او برگشته داد و دیگر اعمی آفاکسی وادند الغرض راجه گلاب سنگه به صاحبان صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لک روپیه نقد در سرکار انگریز است و این قدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه بزر دیگر بهر آن فکر نمایند برای که
بجا آوری شرائط عهد نامه واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لک روپیه از خزانه مذکور و هفده لک روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لک روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لک روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لک
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی رجب علی از طرف لارد صاحب و گلاب سنگه رخصت تقاضای
زر مذکور و طلب نمیپای لاهور شود و گلاب سنگه در جواب گفت که جلد روپیه مذکور بتو بهار روانه

خدمت لارڈ صاحب میکنم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را مدهند تا نوبت بلوا و
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در برهانه افتاده است تنخواه آنرا همانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
بازدید مهاراجه صاحب در شمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانیصاحبه بنا بر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب دراندازی سرداران مفسد خصوصًا باغوای راجه لال سنگه از پنجیبن تیس با بد بر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطهٔ عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل افسی نمود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعهٔ پانزدهم عهدنامهٔ اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنگه باوجود بجاآوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچیک قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر و غیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجملهٔ آن دو پلٹن گوره و باقی ترکسواران و پلٹنهای
هندوستانی در لاهور بمانند و یک رزیڈنٹ از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کردند یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوٹ کانگرا
مع بعض کوه گرد و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی درآمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی درآمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد. و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بعد
رسیدن پسر تا بالغ در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظهٔ صاحب رزیدنت درآورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از وطن گریزان هستید لهذا
در جاگیر لهباسنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را سوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان غارت کردم راجه لاڈوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را آتش سوز
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما
شریک مددگار او بوده اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او همینست که بر کاغذ من در همان ایام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و تأمل کار را انجام بخشیده باید کرد تا آخرالامر
موجب ندامت شما نگردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه باداباد
من بهمتنا بقوی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار رتهال سنگه آلووالیه حاضر شد گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرد وکیل که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملزم نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب غفلت من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش است بدون سعی سرکار حضور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد روز دیگر
کمندر انچیف مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه و هیرا سنگه که در

که در بلوای سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود و بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزی را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب بابو که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگره بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز از آتشباری و گوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند "اینکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان از سزای تمرد
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارڈ صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی در
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت بحضور
لارڈ صاحب آمد و بعد حصول ملاقات باعزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
معاودت مکان خود نمود و بموجب نذر گذرانیده راجه لعل سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارڈ صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارڈ صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند مستر کاری صاحب ترجمه آنرا با آواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که چون سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگید کماحقه بسزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که در بجا آوری اموری که موجب بهبودی
و سرسبزی ملک و ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارڈ صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب رزیڈنٹ
آنجا بحضور لارڈ صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عند الاستفسار سبب آمدن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و فساد سکهان بانی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کردن کل افواج انگریزی
جمعی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام نیت
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده کرده افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بار رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض از
آمدن فوج انگریزی درینجا آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین کار نخواهد شد
سرکار جناب لارد صاحب به مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایات و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود و بستن فوج جدید معتبر خواسته کرد آن وقت فوج انگریزی از ملک و علاقه
سرکار لاهور رخصت فرمایند اگرچه لارد صاحب ابرگز منظور نبود که فوج انگریزی در انجا تا
تا کی اختیار در ملک پنجاب بمهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بود نیز برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا ملاحظه این عهدنامها کل حال بندوبست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیما بین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیما بین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته
مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بی وجه و بی سبب
جنگیدند و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیما بین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوف منعقد کرده تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در کار

در سرکار لاهور واقع شود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند **تفصیل شروط شانزده گانه**
مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد **شرط دوم** مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان
ایشان دران دعوی نخواهد کرد **شرط سوم** تمامی قلعه ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند **شرط چهارم** آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سر دست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستان و حقوقیکه درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی دادم **شرط پنجم** آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور بزودی نقد خواهند داد **شرط ششم** آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت **شرط هفتم** سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلتن پیاده فی پلتن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عندالضرورة قدری زائد از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نیامده باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوت و از آنجا تا بلوچستان کل متعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد سپارد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجایی بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد و کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان ملک ولایت
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه
را بنسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست و هم بنسبت آن ملکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل میدانند و یک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در کدام
امر قضیه بین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار
انگریزی کنند و آنچه اهالیان این سرکار انفصال کنند رئیس لاهور در آن منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و مالکی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود و لیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و هواخواهی شان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارد صاحب بهادر در کنب لدهیانه تشریف فرما شد

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام میاں میر بطرف گوبند گڑه
نهضت فرمودند

نقل عهدنامهٔ دوم مرقومه بیست و چهارم ماه سنه الیه مابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه

چون دربار لاهور درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و درخواست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند در ینباب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه بتحریر درآمده نقل این عهدنامه که در ارد و بود نیز در فارسی ترجمه نموده در ینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه دومیند

دفعهٔ اول لارڈ صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ عیسوی که درین شان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه برحسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای اغراض آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بعهده مهاراجه صاحب آزادام دام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را از و نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی محفوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه منضمه خواهد بود تا حین حیات و معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل خریف

که در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و
مدد کنند دفعه هفتم سرکار لاهور را بر قدر اسباب از قلعهای مفوضه
سوای ضربهای توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان
اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده
فروخت آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بضرورت ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود دفعه هشتم از جانب هر دو سرکار امینان
و کمشنر مقرر کرده شوند تا فیما بین حدود ملک مفوضه را تعیین کرده و مشخص نمایند

نقل عهدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ ع

بتاریخ دوازدهم
مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور بطرف امرتسر تشریف فرما
شدند و در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده رئیس ملک جمون وغیره
بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن بر ده شرط فیما بین سرکار انگریزی
و مهاراجه گلاب سنگه مرتب گردید شرط اول سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه
و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی
و طرف مشرق رود سنده واقعست تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان
ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نمود و از شرط دوم در حد شرقی
این ملک امین و کمشنر برای تعیین حد شرقی آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی
مقرر شوند شرط سوم آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لک
روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند منجمله آن بیست و پنج
لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد فقط
شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده و بکدام
سمت برود مایان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که ما کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه وغیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده میش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهم کرد فقط و بسبب بودن قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهی عریض جهت آمد و رفت
گردون سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از پلتن اطفال خرد سال
همشیره مهاراجه دلیپ سنگه یکصد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس در جمو که وطن و مقام بود و باش
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شبانروزی آنجا بحضور ایجنت صاحب نوشته باشد
و بهاک سنگه پسر رای شنکر چند در ملک دوآبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه
ضلع تالیا منجمله جاگیر چتر سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بود موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات جهت گشت
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده اند چهار محرر را معرفت صاحب
مجسترت دهلی طلب داشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف فرما
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و بنسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری و پسندیده رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و همچنان در دربار عرض کرده شد که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر سزای اعمال خود رسید و راجه نابهه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فرید کوت را بمزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدمتی که از
ایشان در مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها
بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که از جمله آن دو صد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه دادند باهتمام لفتنت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و اله آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف صف استاده میکردند
و بهر کجا جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دو صد و بیست ضرب توپ از این توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح یافتند و کسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند ملک بخوبی ملاحظه میکنانیدند و اکثر مردم کتبه هر توپ را میخواندند و نقل آن میکرفتند و بهمین طریق و وضع این توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها شهر بشهر از لاهور تا بکلکته بلکه تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از کفته مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاربانان که از ملک پنجاب همی آمدند و از حقیقت حال انهم اصلا اگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بمشاهده این توپها و دریافت کردن مضامین کندها که بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنکه و کهرک سنکه و سرکار خالصه وغیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و هزیمت و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و انچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن اقبال و الوف نرگاوان و کاومیش بارکش و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر چیزها هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده کویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بدریافت حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر بشورش بر داشته بودند باری بالفعل بحسن تدبیر و نفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنکه و مهاراجه کلاب سنکه در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از انها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفا عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه کلاب سنکه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود دخل فراده با وی بجنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند و میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد و شیخ مذکور بوقت وکلا
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور نا شایان مهاراجه گلاب سنگه را دخل ندادم و بوی
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت در آورد چنانچه بعد اثبات حال این
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج کرده دیدو با بعمل او در آگره است کاری در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آن را قبول نکرد و بجواب گفته که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمون و کاشمیر و غیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال گردیده و بجای
رئیس لاهور هستم مرا این قدر ملک و حکومت کافی است زیاده از این حرص و هوس ندارم مرا چه ضرورت
که در نسبت فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر و میجر لارنس اجنت لاهور تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بعد بلوغ بر منصب وزارت آنجا بعزت تمام مقرر نمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و احدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر شورش و فساد
نخواهند برداشت

تفصیل کیفیت بیست و هشت ضرب توپ منجمله توپهای کلان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
وشش توپ ازان خرد بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلایی
ورنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و از انجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنکه بالکل از نقرهٔ خالص بود کتبهٔ توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنکه همه ملک را زیر کرده چو جنک کهرک سنکه شهزاده عالی مکان که دانای
کوران بود ما دران فتح جنک شد در زمانی تیار که هجده صد و بود و هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنکه که در جا نفشانیست او بیدرنک بموجب صلاح لاله
جیسنکه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گر و تار اکیر بتاریخ پنجم ماه ماکه سنبت ۱۸۸۴
وسوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبهٔ توپ دوم نظم چو اژدرها بجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای از روی
توپ ز نواب نامدار در راستی و پر دلی خود یگانهٔ اژدر دمی و شیر نژادی جنک جو
باری و مهره داری و صاحب خزانهٔ سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنه ۱۱۸۲ الهجریه
النبوی آتش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار دهن بارود نصف از گوله در
وزن کتبهٔ توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتا هولی طول بیت ال اللعه درعه
۱۳۶ دی و بعض عبارت در شاستری بود کتبهٔ توپ چهارم سری اکال سهای
نظم هست این توپ مصر بلی رام هاتفش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح اعدا از دود او چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبهٔ توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنکه بهادر بلند اقبال توپ جنک بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنکه ساخت دار السلطنهٔ لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنکه کتبهٔ توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنکه پادشاه بهادر بلند اقبال نرسنکه مکهی
کارخانه دار السلطنهٔ لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل پسران بدها سنکه کتبهٔ توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادهراج هذا ضرب موسوم فتح یاب حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از راجه بکرما جیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد
کشته توپ هشتم برین توپ چیزی در شاستری نوشته است کشته توپ
نهم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش پاؤ باهتمام جواهر مل
کارخانه سوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۰ در تحت سردار تیج سنگه کشته توپ
دهم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ هشت پاؤ باهتمام جواهر مل کارخانه
سوبه سنگه ساخته دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۵ در تحت سردار تیج سنگه کشته توپ یازدهم
بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج
هذا ضرب موسوم نصرت یاب حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکرما جیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت افلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد کشته توپ
دوازدهم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگه صاحب سرتاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله سوکهی رام و رام دیال
تیار شد سنه ۱۸۸۰ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کشته توپ سیزدهم بفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنه ۱۸۸۹
از راجه بکرما جیت هذا الضرب موسومه لیلان حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور
در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر
در عهد کار بخش خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد کشته
توپ چهاردهم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادهراج در سنه ۱۸۹۰ از راجه بکرما جیت هذا الضرب موسومه مجنون
حسب الامر شریف اقدس اعلی حضور انور در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون زمان

فلاطون زمان مشیر شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر در عهد کامجس خدمت فضل علی کمیدان
شاگرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبه توپ پانزدهم ارب سهای و ب سنگه
رانو ب سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۱۵ کتبه توپ شانزدهم نظم است این توپ اژدر دم
دان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند ناگاه بخت دشمن چو دود خویش
سیاه پی تسخیر قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت منتصر جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار جوالا سنگه تهرانیه باهتمام مستری ولیا عرا سنبت ۱۸۹۰ عمل رای سنگه توپ ساز در سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبه توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه
بادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیو لکهی کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل سیران
سدها سنگه کتبه توپ هیجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد بادشاه جهاد
جد هشتر زمان کرن دوران مهاراجه ادهیراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه
مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری باهتمام ماکهی خان توپ ریز تیار گردید کتبه
توپ نوزدهم اول برین توپ قدر بی از انگریزی کنده است نظم از فضل گرو نانک و
و لطف گوبند سنگه و از حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو طیار ظفر جنگ شنه پسند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سورج مکهی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۷ کتبه
توپ بیستم فضل اکال نظم از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه ز حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ نو تیار رعد و کوب دود زبان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته مهر
مهاراجه ادهیراج هذا ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۹۴ از راجه بکرماجیت
باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد

کتبه توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت هندی کنده است
کتبه توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبه توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ اژدها
مثال برق رعدسای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۶۰ هجری
کتبه توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری امراجی
سهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبه توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ ره بان باهتمام جواهرمل کارخانه میوه سنگه ساخته
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبه توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر یافت سنبت ۱۸۷۴ کتبه توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبه توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبه توپ سی ام فضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالامکهی کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهرمل سنبت ۱۸۹۴ عمل پیران اسد سنگه
کتبه توپ سی و یکم فضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهرمل سنبت ۱۸۹۴ عمل پیران اسد سنگه
کتبه توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شترونت بان
در کارخانه سمو به سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبه توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبه توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیورشن بان کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهرمل سنبت ۱۸۸۷ عمل پیران سدهو سنگه در تحت تیج سنگه کتبه توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبه توپ سی و ششم

از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
عدو خوار بیرت بان منسوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ سی و
هفتم بتفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد پادشاه جمجاه جد بهشتر زمان کرن
دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام الهی خان توپ ریز تیار کنانید کتبهٔ توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود در میان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتدبه بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه بدعوی و حقیقت
آن نیز بپایهٔ ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در معاوضهٔ پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه او شان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نایب و وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای وی خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و دمدمه
در کنپ لدهیانه و فیروز پور موجود بود در سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقجات

کتبهٔ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن ست انگ عبارت هندی کنده است
کتبهٔ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبهٔ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ اژدها
مثال برق رعد سای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۶۱ هجری
کتبهٔ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری ام راجی
سهای سرکار راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۹ کتبهٔ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانهٔ صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبهٔ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر یافت سنبت ۱۸۷۴ کتبهٔ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبهٔ توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبهٔ توپ سی ام الفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران اسد سنگه
کتبهٔ توپ سی و یکم الفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران اسد سنگه
کتبهٔ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ پتوت بان
در کارخانهٔ صوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبهٔ توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیو رشن بان کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۷ عمل میران سد اسنگه در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و پنجم
فضل ری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبهٔ توپ سی و ششم

ازفضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم بادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
شد و خوار بهرت بان منسوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ سی و
هشتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد بادشاه جمجاه جلد هشتر زبان گرن
دوران مهاراجه دهیراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام بالکی خان توپ ریز تیار کنانید کتبه توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام بادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه او شان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود دو مرتبه که
در کیمپ لدهیانه و فیروزپور موجود بود از سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنانچه بیان
می کنند از سبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور بدین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقجات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور . واقع مثل علاقه مدهنی و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه دهری پیش ست فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر رابت فتکشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زائد از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از آن سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد تا هیچگونه
قضیه فساد نشود و گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا از خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که نظر بر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهشته باشی ثابت و متحقق ست تا بدادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحبان هم
ظاهر ست و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانیصاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضیست در کمال غیظ و غضب شد و عجب اتفاق در همان قرب لارد [illegible]
و کمندر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کنپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جدیده تشریف بردند سکهان را الیقین واثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی برحسب اجازت و استدعای رانیصاحبه برای عمل و دخل کردن

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافت کنند
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانهٔ سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و ثمرهٔ نیت فاسد و شآمت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشی در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان سازدار (؟) قتل کنند و پسرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور نشانند
مگر بر هر دو امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی ما مردم در واقع مستر براڈفت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول بآواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق وار بروی یورش کرده بضرب بهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر این خیال واقعیست از جهالت و
کینه‌کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دار الریاست خود ساخت در قلعه و عمارات تعمیر کردهٔ سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شبانه از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بر کنارهٔ شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل و پنج کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبهٔ شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته و در دوآبه دوم که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
واقع و از ان زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از ذبح گاو دست
برداشته بودند یکی سبب اینکه در بیست و یکم مارچ ۱۸۴۶ عیسوی پهره های گوره ولایتی بر دروازه‌های
قلعه لاهور برای محافظت شهر استاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبار
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهرهٔ خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بسبب
اجتماعی مانع شد تا بر مردم آیند و روند درمیان دروازه بدان جانوران ضرر نرسد چنانچه یک گاو
بلا قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دکانها را بند کرده مادهٔ بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شر و فساد بازدارند آن بلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از زدن سنگ ایشان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری اکار فرمود و سواران را گفته فرستاد که بلوائیان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد ایشان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمالی ساختند و سبب
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندهٔ جالندهر از این امر بسیار ناخوش شده جمعیتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از انجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گوره های ولایتی پر ضرورست بلکه ایشان بسبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و در خشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در انجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارڈ صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند کلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارڈ صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشده بحضور لارڈ صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاوکشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا ببیند او را
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارڈ صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست است و ما را حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب در هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید درینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت ما گوشت و از سرکار
کمپنی بسپاه ولایتی هر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و هم از کجا هم
میرسد علاوه و و چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن بقیمت ارزان ذمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر میش صرف
خواهد شد مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لارڈ صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بتاکید حکم

راجه گلاب سنگه بحکم لارد صاحب منادی در باب امتناع گاوکشی در شهر امرت سر شد گویند بعد یک روز یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاو را در دکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارد صاحب شد حکم سزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم حضور شود باری بسپارش بعضی از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم بگرفتن زر جرمانه نیز از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی مقوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند و از آن سو مردم راجه گلاب سنگه گله بز و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند

در بیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بوده‌اند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و سایر سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه مکناتن صاحب برای رسانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناتن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا یک روز در لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج برحسب درجه و رتبه هر کس و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دلی نمود و دیگر روز بملاحظه سپاه انگریزی تماشای قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه پیاده و صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک زدن و نشانه گرفتن و دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی میبرد

میر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند و رئیس مذکور که
از بس دانشمند و مآل اندیش بود باعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیراکه او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق است و در بین ما نه تدبیر جنگ و پایداری در رزمگاه
بر اهل ولایت ختم است گو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیراکه افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور بعضی اسپ سوار و بعضی
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف میجنگند و سپاه را
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری جنگ
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر هستیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما مقصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه بر
فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند است بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده در ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکاری
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و بیحواس گردیده سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته بیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

بتبعیت افسران خود ناگزیر راه گریزی بپیمایند درینمقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شده بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سکونت ورزید
و در انجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی و
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور خیال
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاید پس عجز و
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود بالجمله چون عقده طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرل آنزمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوٹهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد معاودت از انجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مذکور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شتاب زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
ما فی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است ازین
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده برآمد نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما بنسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید بالا مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و صحبت بجنگید نه با فوج مقابله نمائید
قاسم علیخان که در نشاء غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر را

را که محض از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبه اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و از انجا هم پناه نیافته و بمدعای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان بمرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هفتاد و پنجهزار سوار و پیاده هزار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و انچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند لاشهای سکهان را از یک جا قریب ششصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد

در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بزرگان او

از ثقات سکنه دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مهیا سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورده بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی دار
بوده مالگذاری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود جرأت کرده از سرکار بتعهد آن موضع مشترک بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکار می ساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
در آن ده خوب متمتع شد و فی الجمله بتعارفی و راه و رسم با متصدیان دفتر نیز هم رسانید و از راه بلند حوصلگی

رو سه ده دیگر کنجاپسی را اجاره گرفت و تحویلی بند و بست آن نمود و فائده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه که جمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگذار سرکار شده روپیه زر خود را درست کرد و صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت با احمد شاه رسید در
سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف گشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شد و بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه
در جنگ میران پسر جعفر علیخان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده و بلاخوف و خطر
بتصرف خود می درآوردند چنانچه چرپا سنگه و بهرو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بود تا چند سال بغاوت ورزیده و یک حبه بزوجه میر منو که بنام صوبه دار
لاهور بود ادا نمودند نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردید
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرپا سنگه و بهرو برادرانش بشمول دیگر زمینداران و مالگذاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان از محاسبه نجات نشد این هر سه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چندماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
برحال تباه این هر سه برادر که غریب الوطن و با نواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطرشان از محاسبه این هر سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده باعزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هر سه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که سیر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان متمول هم رسانیدند که صاحب هزار و دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نااتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اشلے العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادرخان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
فابو و وقت بود درچنین حین نکبت قرین کمر بنمکحرامی بسته ناگاه از کمین گاه برجست و
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را بجاروب
غارت بروفت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل نماند و بنا هنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تموریه نقد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه همراهی
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عاملان و زمینداران دور دست
نماند لهذا مالگزاران سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پای تخت دور بودند بازنان در روغن افتاد
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و در آن ایام چرسا سنگه و برادرش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانید و سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و بنسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنگه و لهنا سنگه که لاولد بودند ریاست
کل مها سنگه برادر سومی رسید و مها سنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مها سنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و جد و عموی خود
چرسا سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیز اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود آن
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج مستعد از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه بقدر طاقت و زور بملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بمهاراجگی مشتهر گردید و سکه را اجرا و نشا
می گردانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا

گذشته چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان با جسیم ست و متوطن خاص بخارا و قبیله علی کوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر خان بقدر خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مصروف نمود درین هنگام نواب ناظم حسن خان
حاکم پورنیه نوازش مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بجنگ

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی و خود باز دارد دو سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا الوقت غالب از مغلوب تمیز نمیشد درهمان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بمعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوریکه مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او میکرد محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بی جنگ بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که از اینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و چاره جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در آنجا منزل کرده صباح روانه لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خرد خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم میرن که غافل در خواب بودند شبیخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار مهار اشتر و پنجاه راس گاوان و چهار پنج سر از مقتولان مخالف تراشیده در لشکر خود آوردند علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده افیال وغیره اسباب رسد حریف مع سرها

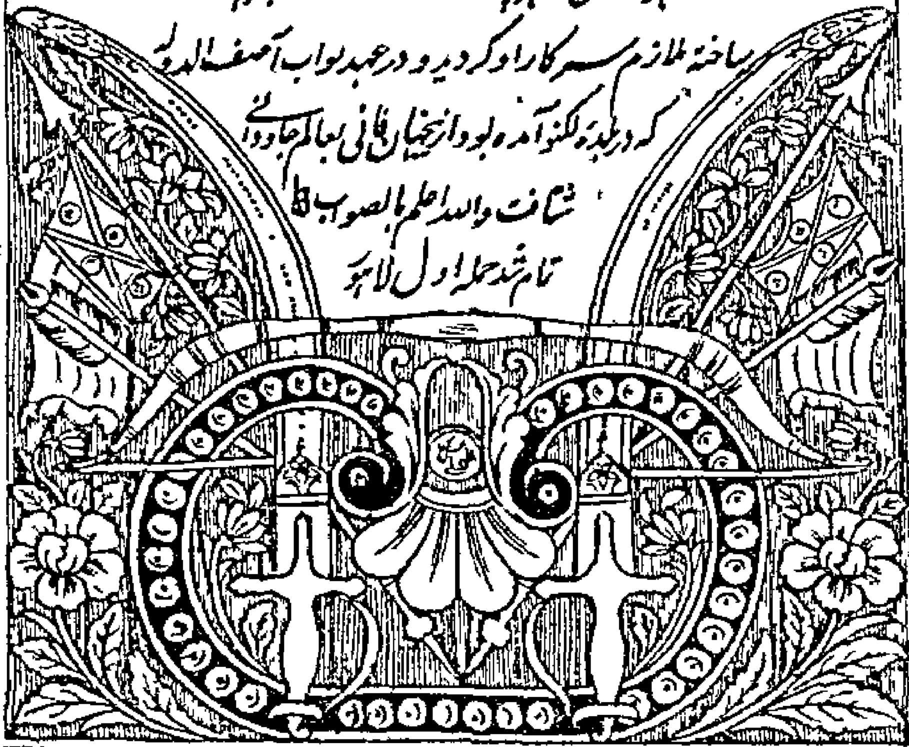
بعد زگذرانید شهزاده از حسن خدمت میرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده بود
بسیار خوش گردید خصوصاً از یافتن شتران بار برداری وغیره زیرا که بسبب نبودن بار برداری
خیمه خاص حضور بر جا بماندن و بذریعه گاوان بار میشد بهرکیف همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و حسب اتفاق از قضا
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور باردوی شهزاده در عین تیغ برقی
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یکبار ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده برای ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا مدتی ازین حال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او رفتند افتاده
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فرش عدم غنوده یافتند دفعتاً شور و واویلا و حسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از آنجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شاد و لشکر او هراسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او این خبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنید بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از آنکه شهزاده ازین خبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او بتصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف
بروانه راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آن وقت بپاسداری شهزاده می کوشیدند چنانچه یکهزار اشرفی لارد کلیو

ازین‌رو خود بحضور شهزاده فرستاد غرض ازین همه مراعاتیکه گورنر مذکور
بی‌سروسامان و دور از پدر شهزاده خان جنه بود کرد تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانی ست مگر خلاصهٔ آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمدشاه بادشاه از مکر
وزیر غازی الدینخان بزه کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر در
موضع کهتولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دلانیدند و نیز شانزده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
بادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم بادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در الهآباد رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام شاه
در الهآباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور بادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوریسه نمود بادشاه بموجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه‌های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در الهآباد تشریف میداشت بغضب
غلام قادرخان روهیله مبتلا نمیشد مگر بادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان‌آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برده در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعهٔ مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب بادشاه بوده بهر کاری که حکم مشکله
مامور میشد بجا می‌آورد عمل جاتان و حکومت این قسم که ناگوار طبع اقدس بادشاه بود برای دفع اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانیده و اخراج کرد سبب
راجه بهرت پور چون دریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال نوراییان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال کنم و هزیمت ندهم
طعام خوردن بر من حرام است سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاتان هم کم بود مگر تورانیان
بمصداق کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً غالب آمده جاتان را شکست فاحش
داد مذکور شد که نایب راجه مذکور که مردی جری و جسیم و زورآور بود از صفوف فوج خود پیش اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد مقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابلهٔ حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می‌طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانهٔ
زین جدا شده حملهٔ حریف را خالی داد فقط بر پنجهٔ دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حملهٔ حریف فوراً در خانهٔ زین آمده و تیغ از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبرآبادی بتیغ دو دستی
سر پر غرور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد بهمین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب پادشاه گفت کدام از شهزادگان
مالیاقت این امر دارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه را بعهده

بعهده بخشیگری سرفراز فرموده معین باشد تا از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی تر دیگر نیست شما را خلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری میپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و بدرخواست
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی بامید پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این مدت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من شوید
الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا یکشان هم میسر خواهد شد نصف آن از تواضع
شرف الدوله و عزیزان او جدا هم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از بزرگان شرف الدوله است چنان دریافته شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
مداخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بخوشی بسر
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود یک ناگاه بمرگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در فکر

اخراج و استعمال و می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته از سیدان نگارگو
روانه بطرف هندوستان شد همر آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود
بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمد و شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه
واسطه کتخدائی شان با صبیه منظر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دومی شان قدرة الله بیگ خان
مخاطب اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو
برادر بودند یکی عالم خان و دیگر عارف خان والد نواب احمد بخش خان مرحوم باجمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرده چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب برهمی و درهمی امور صوبه لاهور بر خاسته خاطر شده با پانصد
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله
کرد و بلده لکنو آمده بود و از جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب
تمام شد حمله اول لاهور



جلد دوم از تاریخ پنجاب

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمه تاریخ لاهور که در سنه عیسوی ۱۸۴۸ سکهان لاهور باز سر بغی و فساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوک ریز خامه وقایع نگار
شده بود که رانی چنده والده مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعه خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که بصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسده عظیم در آنجا شده بود در قلعه شیخوپوره که
بفاصله سه منزل از لاهور واقعست بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزولی خدمت
از عهده وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند سببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف در ایام داشتن عهده جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کماینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمه ریاست که
در پیش شود آنها در آن فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزله ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل درین صورت همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود میداشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچ یک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شد و بولایت
تشریف برد بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت و این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیما بین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارد هاردنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت و یک
انعقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف
و سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بود نظر بر این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کار رزیدنتی
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر نمو
فرمودند و این صاحب بمثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیدار مغزی
حسن انجام و انصرام مینمود و لیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیده سکهان که ادبار دامنگیر ایشان است بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بردن رانی صاحبه از قلعهٔ شیخوپوره در شهر بنارس گردید و تفصیل این اجمال این است که
بعضی سرداران بدنفس و وخیم العاقبه برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامانان و نوکر پیشه و غیره عمله مسکوت گهر را که اهتمام و
تیاری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان تعلق میداشت بطمع دادن نقد و جاگیرها با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عملهٔ این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در آنخانه قصد کنند یکروز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل دهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد ازینکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم و فنا

و فنا شوند در آن زمان هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوری
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدگر و هم بتماشای رقص و سماع
مزامیر و سرود خودها حظ و سروری بردارند درمیان کنپ یک خانهٔ وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هرگونه طعام انگریزی در آنخانه باورچیان و خدمتگاران
و غیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را مسکوٹ گهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در انجا رفته بعد تناول طعام شغل میخوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنخانه
قرار مییابد در آنروز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند بالجمله عمله مسکوٹ گهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کوته نگی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته برحسب عهده و خدمت خودها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر که قتل قسم برحسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قرار یافته هر یکی در کمین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب اتفاق
صاحب مهتمم مسکوٹ گهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانهٔ مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن خانه مجتمع خواهند گردید

بابد که برای هفتاد هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات انواع
شراب برحسب معمول تیار باید کنانید خانسامان مجرد یافتن این حکم باو بکر خواجه تاشان
خویش جهت اطلاع این امر رسانیده تا این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین راز و شورا بودند مخفی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام مسکوت کهر از ایشان بگیرد و هم زهر را که خاص برای ذات خود ش بعمل آوری این
وعده کرده بودند بستاند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج باوجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
و غیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تیاری
طعام آن روز یافته اند درین وقت رفته اند و فردای آن که جمیع کل صاحبان در مسکوت مجتمع
خواهند شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع عمله مسکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتجات ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد آنصاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف زمانی در ورطهٔ حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
تخانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آن مکان را محاصره نمودند پس بعد یکان یکان را گرفته بسته مع کاغذات
که در آنخانه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
ملازمین نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار رزیدنت صاف و صریح معلوم گردید
نیز از جمند و چند اقرار نامهای نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی ازان مردم بخوف و رجا
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول دیگر را اظهار ساختند گویند روزی که جرم
شاگرد پیشه مسکوت کهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمیکنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب اشتعال غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر استاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چنانچه بعض از صاحبان عج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصاً چنین جرم سنگین که سبب خونریزی
حکام و دیگر همقوم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشند بسزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار بر سر سنگ
سست رائی بود فسوس و درنگ الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اجل رسیدگان
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف گردد
دیگر راز و نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحةً قصور
او را معاف فرموده از قتل شدن برهانید او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از انجمله
نام رانی جنده را نیز گرفت و گفت رانی صاحبه قریب دو لک روپیه را بشاگرد پیشه مسکوت کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیدند مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانی صاحبه درین مقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
انکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه ازان بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا
رسیده رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برده و بعد از قیام چند روز در انجا او را در
لدهیانه آوردند پس بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شهر
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف می دارند و در میان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شائع شده بود غلط محض ست هرگاه رانی صاحبه را در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
هندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور ست آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر نقد
و جواهر و غیره اثاثهٔ ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
با اینهمه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رانی صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد شوند و مشهور ست که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست
خود را چنان بزور بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد دو صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده ذاتی

میماند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبهٔ ملتان مولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهدهٔ دیوانی آنجا متعلق به او داشته تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی‌نمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بود بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان هست که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خانمانها را تاراج و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان اگر بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بغریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را ببهانهٔ گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب را از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه ایشان بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه‌داری خود لغایت حال باهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمهٔ او برآمده بود همانجا ادا ساخته فیصله‌نامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را نیامدن دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که او را
باز بکدام حیله در لاهور طلب داشته در مخمصه اندازند حالانکه بعد از صلاح و مشوره او را نیز طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساونمل سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهماند او در جواب نوشت پدرم ساونمل سنگه حساب هر ساله مع زر مالگذاری
در سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه قبول آنرا از رسال
میدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدر من شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمائید و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبه داری اش تعلق
بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در آنجا ضرورت ندارد اهلکاران دربار
لاهور اینچنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و بحسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را حکومت
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رسیده کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دلانیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بکنانند و چون سردار کهان سنگه و
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی بدعوت ضیافت ایشان
بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور بدیوان مولراج گفته فرستادند که
ما بین فرودگاه ما و قلعه جائی قرار دهند تا فردا ما و شما جریده در آنجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آن صاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع ست برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکھان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده بنشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه دار جدید ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور وا گیرانیده دهیم پس شما را لازم است که زود تعمیل این حکم نمایند مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضر اند در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه ملتان دستور است که هرگاه کدام صوبه دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه دار معزول و منصوب هر دو به درگاه شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض مینمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من به درگاه مذکور رود و من کلیدها را بلا تامل تفویض دنمایم که بطور آئینی موجب رضامندی
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد در کاهلوا اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگوئی به درگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در انجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت روبروی
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید از ینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و متامل از دیر بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم
نه برای دادن کلیدها حیله نمودم بهر کیف هرچه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و برهم
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیدی و هیچ نگوئی یک کلام خوشامد و مدارامی کنی از زندگی که

داری مروت بهتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بی وقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را فهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
و تابع هستید این رتبه ندارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
کشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان وحوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند تحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشارتی
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم مستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد ازین سفاکی و جرأت بی محل از
انجا برخاسته مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مگر مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که اگر درینصورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و صیانت
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که مقابله افواج انگریزی کنم
او درین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بما فی الضمیر
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابلهٔ انگریزان میترسی برو و در گوشهٔ قلعه بنشین ما
داریم و جنگ داند تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول مردن
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا مقدور خود جنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بگشا تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا انکه بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی دهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون هم در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف دیگر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و از آنجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو برتافته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها بر پا میکنند و آخر وبال آن خود هم را بفنا
می رسانند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنهٔ خون تو اند اکنون
قصد دارند اینجرم که از ذات تو سر بر نزده است بتو منسوب کنند چه عداوتها و دیرینه که در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادرش خود را مبتلا ببلیهٔ عظیم دیده بسیار گریست و گله

و کلید خزانه به پرسش احوال او نمود و حال طرف دیگر بدین منوال است که صاحب [illegible]
دربار لاهور حال گشته و مجروح شدن و افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈ با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان سبیل
نمود و از ابتدای جنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد و بسیار فوج
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی حمله نمود
و تا آن وقت غالب از مغلوب تمیز نشده بود و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه‌دار معزول ملتان بود که در بین اثنا سردار چتر سنگه پسر (?) شام سنگه اتاری والا
صوبه‌دار پشاور و هزاره از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبت حمله کرد و صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت نیاورده در جنگ و دیره (?) با قلعه اتک برده
قلعه تحویل نمود و بر کار مستر اڈورڈ که در مقابله مولراج گرم برخم (?) و بیکار بود حال
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط طلب نمود اما شیر سنگه پسر چتر سنگه مذکور که با سپاه معینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود و فرمود که شما بر فاصله چند کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب این وحشت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله مسکوت (?) که بغرض قبول (?) [illegible]
معتول یا محبوس کرده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جندان صاحبه از ملک
پنجاب است و یا این هر دو امر بوده باشد بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف و
هراس (?) از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفت شریک دیوان مولراج
گردید لطف اینکه مولراج نیز توهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بر وی نکرده و در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم می ماند و چون شیر سنگه از این [illegible]

دزاده شد و از ملتان با برخاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور توپخانه
را بلم رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و ایام تپش بود اهالیان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام در آن طرف نمی نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع هنگامه و فساد و واقعه ملک پنجاب از دار الاماره کلکته
قصد هندوستان نمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الاماره مذکور بسواری
سفینه دخانی متوجه این طرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانپور نهضت فرمایی
بیشتر کردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمودند و کمندر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرت برگرد
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبه قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیوش صاحب هفتم دسمبر از مقام گجرانواله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب آماده بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا اعمال باید کرد توقف نمود و سردار شیر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبت و راتک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت و دو کس از سپاه ما مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبت صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورتلند ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه کمیدان
لکهورا نداران ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار الشفا

در دار الشفای انگریزی آوردند و آخر بدان زخمها بمرد گویند سردار بری سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
دراز قد و جسیم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همراهی
فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس نزد دغا با ایکنون صاحب
بافته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن ایشان
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابلهٔ افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه کهجور برای گرفتن پناه استاده کرد و هر گاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از انجا هم پس پا شدند و آن مامن ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
مورچال و مامن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود و بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بودند این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و کسانیکه
از فوج گورت لند صاحب گریخته در قلعهٔ ملتان رفته بودند سپاه آنجا خنده میزد و از راه
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
نرائن سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند در مقام نبود و پشاور رفتند و درین جنگ
دو صد سپاهی از لشکر اذورد صاحب کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از پلتن دهم الا فقط دو گوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند ده کس زخمها برداشتند و سپاهی پلتن دوان
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض است از در
قلعه آمدن نمیدهد و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج ایکنون صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی آمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ یخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

تا درشش که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته تا نخ آمد و در بهار و زنا و از ستیز آویز
بر روزه تنگ آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر است سرکار آنرا بگیرد و چونکه چند
شرطها کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه تمام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته دران
خود را که انگریزیا شند قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل کمبل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کیوش افسر سکهان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قطعه
دیدار سنگه برآمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چکره معمول گلوله و بارود
بسیار زیاده از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرج خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمشنر چیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت گوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و معتاد توپ است و همراه جنرل کوئیش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنج هزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک با فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرر خواهد رسید گلاب سنگه

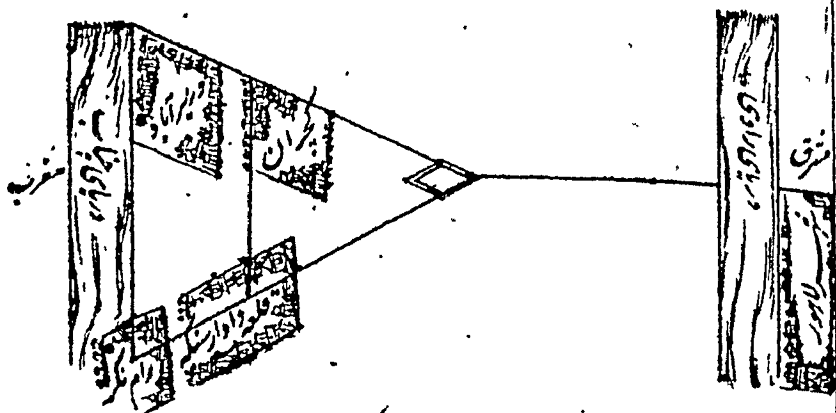
گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور بدست است قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
ہتکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و دلال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج همراه از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکر ش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع
شد بموجب رپورٹ کمانڈر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر جنرل
لارڈ ڈلهوزی بهادر خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمانڈر انچیف اینست که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله در آمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا دو مهابنه حکم بسر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدینطرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بست و شش
ضرب توپ را بسرکردگی میجر ہتکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام باهتمام لفٹنٹ
نکلسن صاحب شانزده کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بقدر دو میل پسترفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل بسته عبور از دریا نمود و سکها
توپها را بدستور برای آن گرم آواز داشتند تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بطرف ما مصروف باشند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نواختن دو ساعت روز جمعیت
کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول صاحب حمله کرده توپها را سر کنانید و چون تا یک ساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون برد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج آنها گسیخت تهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آن روز
موقوف کرده بر فرو گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از آنجا گریختند انگاه دو رساله سواران ما برای تعاقب شان مسافت دو شنید
شدند مگر دانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند بر خاسته رفتند از فوج انگریز
چهل مردم مقتول و سه افسر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورت کمانڈرانچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از جور سکهان اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر وبلر قلعه های سرداران
مفسدین سکه و غیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جلندهر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈرانچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رزم گرم معاودت نمود و هشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه بعد گذشتنها بار کرده
از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم رزم پیکار
بود یکی در پشاور و دوم هزاره و اتک بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

با دیوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه ملتان زود مفتوح گردد زیرا که
فوج جنگی نیز رسید و شیر سنگه که کمک قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پایداری مولراج
غیر متصور و درین وقت راجه مهیپال پوری که قریب جالندهر است و سر بسرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتننت گاردن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافته از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله انهم
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید هند و در مدت سیزده
روز حمله با عیان پتهان کوت نیز زده کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجه بغاوت نوشته است و سوم دسمبر
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارک زئی ملامت میکنند و ادیت صاحب که در مقام بازست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست بردسکهان محفوظ است و اچیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلتن سکهان بحضور لارد صاحب رفته رجوع کرد و جنرل اشیا سنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اتک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
بحضور لارد صاحب نوشته است که اگر جان ما را امان شود بحضور حاضر شده غاشیه
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این دم ناعاقبت اندیش از

از بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنها می کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ بست و ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بنبئی در ملتان داخل لشکر دش صاحب گردید بدین تفصیل دو پلٹن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سنده رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایش صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اٹک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجودست و بعضی نوشته اند بخبر از تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بنبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل ست درمیان فوج شیرسنگه و ملتان لهذا و مدد مولراج
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
آگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردید مردم در هر گذر و مقام پایاب آمد و رفت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت وغیره
مسدود ست کشتیهای غله و آلات حرب که از آگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا بدهلی رسیدند و از انجا آنرا بر شتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و تا سی ام ماه دسمبر مذکور بخبر جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیرسنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چترسنگه بوقوع آمده و چترسنگه
قلعه اٹک را محاصره کرده که توپها میزند مگر ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هربرٹ باهتمام
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنانکه گلوله باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعه میکنند که بر دم فوج چترسنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رونق فرا گردیدند و فوج بنبئی مع توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور ست که تا قلعه ملتان بدست افواج انگریزی نخواهد آمد کمنڈر نخیف بهادر تعاقب شیرسنگه نخواهند کرد و بالفعل شیرسنگه در همو جای قلب ست که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور تا دریای چناب بدین صورت ست نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلتن انگریزی را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول است پلتن بیست و دوم هندوستانی و پنج کمپنی گوره از پلتن ملکه بسرکردگی کرنیل فرینکس و در غول چپ پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و پنج کمپنی از پلتن سی و دوم ملکه زیر حکم برگدیر مارکهم صاحب و شصتم پلتن گوره ملکه و پلتن سوم بمبئی هندوستانی واڈورڈ صاحب بر پلی که قریب شیش محل ست حمله نمود در آن حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بمبئی بر دیگر مقامها و غول چپ بر مقام رام تیرته و عیدگاه حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و لذا انجا در گڈهی مستحکمه که در آنجا قبر ساونمل سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل سکه

قریب مسجد کهنه در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
شناخت در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
با ایشان تعرض ننمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیده
فوج انگریزی بگریختند ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در آن مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از آنجا
عبور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در آنجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گوره های ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم باز پس گرفته باز بدست
سپاه انگریزی در آمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه عظیم از افتادن گوله های توپ دو بار آتش در گرفت وقت
صبح از طرف قلعه گوله های توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون [illegible]
گوله ها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گاردن از شصتم پلٹن
ملکه و انسین کلس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ نیک سپنڈ صاحب
از پلٹن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفٹنٹ ملی فر صاحب
از پلٹن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم ملکه و لفٹنٹ
کرنیل بنس صاحب از پلٹن سی و دوم هندوستانی و انسین کٹوکل صاحب از پلٹن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹنٹ مل صاحب انجنیر و سه گوره از پلٹن دهم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در آنجا دمدمه بسته لفٹنٹ
تامسن صاحب با دو از گروه سپاه رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از ترو و طرف شلک بندوقها بر کید گر خالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف گردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
را به فاصله هشتاد گز میبردند و از ضرب گوله ها دیوار قلعه را رخنه ها می نمودند و از طرف

و از این طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف هم بریز[?] که در قلعه
گوله اندازان کم بود هر یک کس کار ده دوازده کس میکرد و از گلوله های اینطرف هم بسیار
کار بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرسنکه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم میجر تیموگل صاحب در مقام کاهیله دوم بسرکردگی جنرل کمپل صاحب در کاهیله
برابر یک فاصله سوم لشکر کمند[?] رجمنت بهادر در موضع جیولیه چهارم نایب برگد یر پی صاحب
که فوج رم نکرست پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای جناب
جهت عبور معسکر انگریزی مرین[?] سواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چترسنکه نوشت که میجر لارنس
را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی بنمائی زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در سنه
۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار بسیار کرده رفته جنرل دش دو اشرفی
گوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در ان سلح خانه زده بود انعام داد مردم
اشرفی افراد بر وبخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
بر پریدند سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند در ین سلح خانه هزار
من باروت و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای
آن روز دیگر در گوشه غله نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی هم تمام شب
ماند و چون روغن کاه و روغن چراغ دران گدام بسیار بود بهمین روشنی تا دیر روز شناخته[?]
معلوم میشد بالجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی در آمد

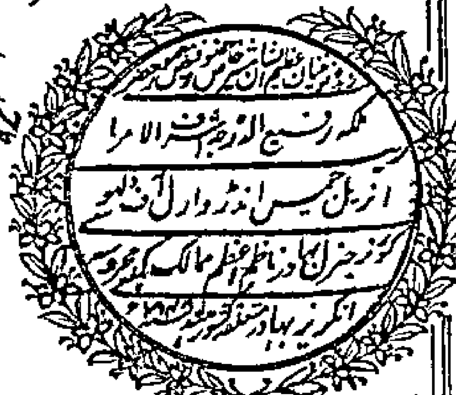
و تا دوم شهر جنگی عظیم شد و سندر سنگه سردار که اگنیو صاحب را از دست خود کشته بود قتل گردید
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله مبلغ پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و قسم
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بتوحت و مهاجنان شهر یازده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده و پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرده و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظربند دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه نگیرد چتر سنگه در جواب آن به دوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود را که او را صاحب مذکور زهر دانیده کشته بود
بگیرد و این هم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاوکشی کردند و سه مقام در باب
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور و قلعه اتک به او
داده بدین شرط که او مدد شان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سند
وارد شده در بهاولپور رسیده دو مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و برگاه دیا بخش وکیل که از وقت ساونل سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب عرضیات
شما این است که دیوانجیو خود را التفویض سرکار انگریزی کرده دهند و دست نابرد نشان

نستان شنیدند و معلوم گشت که دارندهٔ او ایلچی دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعه اتک بر آن متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسید با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخه هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در جا و بها برای تهنیت این فتح
شلک شود بازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و بجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه و چیزه
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و بعضی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیکتر برده
بودند که مردم قلعه نقب را دیده بروی تفنگ سرکرده نگر محفوظ ماندند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان سقیه قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکهه قلعه
دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند از اینجا ثابت شد که در میان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمندر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
باز بر زیدنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردیده و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان نت بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیده‌اند و لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته سی و چهل
توپها را میخ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکهان کشتند و هفت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب بقلعه ملتان شده اند که سنگی و یا خشتی که

از تحصیل قلعه بیرون فرار یا سپاهیان می افتند در پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله سپهر اذورد صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که تخمیناً هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتیل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیانوالا
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود درین معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده باستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ سپاه برادران و برادرزادهای شیرسنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قید
شرائط جان بخشی خود را حواله وش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را گشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کهوجاری اسر نمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گلولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کلیسهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شکر تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بست و یکم جنوری یک کس
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و بعمر سی و
پنج سال بود حاضر شده بحضور وش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری در دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

و قریب دو هزار مردم همیره بنگام من بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند رسالهٔ
سرکاری از قلعه برون آمد و همان ساعت کمپ پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور گردید تا مردم فوج و غیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تاهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش تا سی فت
عمیق ست مگر از صدمات گلولها جابجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه نمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بمقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و بسکه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حوالهٔ سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب ویش صاحب در خیمه
فرود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند و
تاکید ست که کسی سپاهی پهره واله در زنانهٔ او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان انجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش اگنیو
صاحب واندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
باعزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی نظم ملراج چو شد منهزم و بی تدبیر شد
منصوری و اقبال بانگریز میسر شد تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد تاریخ تخرجه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان * وا مذ رقید شد ملراج نادان * زهر کو هر تاریخ اجر کر
دل من شد بحر فکر غلطان * شکستم فرق و با دیوان ملراج * بدل گفتم مبارک فتح
ملتان * ودیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت وگلاب سنگه جوا ست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و کپتم صاحب انجنیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد مذکور بنده
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و لفتنت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کمپ کمانذر نجیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مراجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف ست که همراه شیر سنگه مردم بسیار ند ولیکن بیست
هزار سپاهی جنگی ست و هفتاد توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیند خواهان صلح اند
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پوری صاحب مذکور میگفت که ما را
حریف ضرری نرساند نقشه مهر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن جناب غلطی نکنند



بلش پورساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم رسیده است برای درستی
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگ گاه مامور کرد
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب نقد که

گرد و قلعه ملتان بدست سرکار آمده است بر اخراج تتمه آن که شریک جناب بود بر
حسب مراج قسمت نموده شده و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط شده است بدون واپس
نیز دو یک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اکنیو و مستر اندرسن
هم بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده دیدند که سرهای ایشان با بدن شان پیوند
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هردو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل مایان قصور مولراج اصلا نیست در دست
ما مرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری در بار و مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ویلر صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچه ریشمی را یافتند و در بعض مقام
غله و روغن گاو از وقت ساونمل سنگه فراهم بود و در جائی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه وغیره مکانات ضائع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب را حسابی نبود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و هنوز
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اکنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور بدزدیدند و چون او را حال ناشایستگی شان معلوم شد بار دیگر کفن از
پارچه سفید داد و یک صندوقچه مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز بر آمده و دوش صاحبان
باجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکردند و حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه بر آورده

وعیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه بر آن می بر آید و از نزدیک کسی که از قلعه بیرون میرفت نقد
هفت هزار روپیه طلا بر آمده و با وجود چوکی و پهره بسیار مال بمردم قلعه و فوج تصرف
نمودند روزی اذورد صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید ولش صاحب آن را بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که دران نسخه همت و دفع سم
ثبت هستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدمی اند
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پهیکا چهره متوسط بلند
پیشانی قبل چشم سنجیده وضع کم زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت بر آمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر پای بوی خوبصورت سوار و بر زین پایوپارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود ولباس دوریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر او
بود و هر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر ایچسن صاحب بر دست راست او
بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
هر دو طرف افواج انگریزان بنظر خشم می دید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد وازمضمون
خطالاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
ست ظاهرا قصد لاهور دارد و لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب بهر
جانب جمع کردند و جمیع صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده ماندند و این هم میگفتند که شیر سنگه
اول برامرت سر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمندرانچیف در تعاقب او سرگرم‌اند و جنرل
دش برای کمک کمندرانچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کمندرانچیف

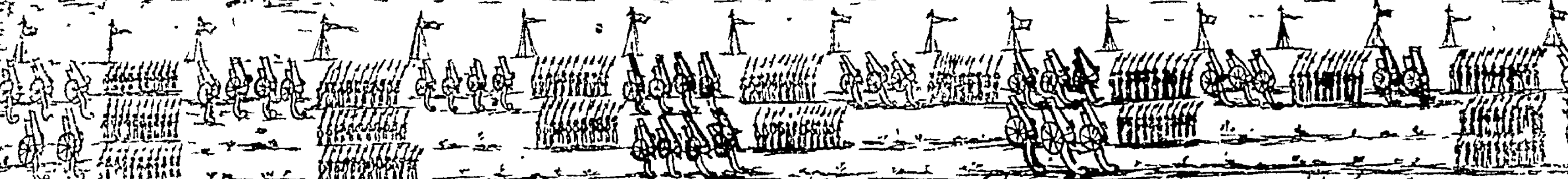
فوج کمانڈر انچیف از چلیان واله روانه شده قریب به پسورٹی رسید برای حفاظت شهر لاهور
شش پلٹن گوره و چهار پلٹن هندوستانی و یک رساله سواران و یک ثبت به گوله اندازان
بی یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راوی میکند که از معبر گنگا تا شاه دره که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است و چون
موراج را بعد بردن در لاهور در گوبند گڑه فرود کنانیده‌اند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که با کمانڈر انچیف ما شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصره آن گذاشته برای کمک کمانڈر انچیف آمده است و چون
هفت هشتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند و اویلا در لشکرش افتاد و دو پلٹن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونگ برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظربند بود و مع جارج لارنس اول در لاهور آمدند پس بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده‌اند
و نزد بعضی اوشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بهفدهم فروری کوچ افواج انگریزی
از سعد الله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمانڈر انچیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بهمین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکر پهروی صاحب داخل
کمپ کمانڈر انچیف بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چهل کشتی را بقبض خود در آورده
و بتاریخ هیجدهم ماه مذکور لشکر کمانڈر انچیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق درمیان آن

فوج شیرسنگه بعد برشکستن [illegible] و فوج شیرسنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و [illegible] صاحب نیز مجبور از جناب کرده قریب [illegible] گنده تحییت شد الغرض بتاریخ سیزدهم
ماه مذکور در لشکر [illegible] یازده هزار سپاه و نود و توپ بود و میجر [illegible] و دیگر
رجمنت [illegible] در لشکر گنده تحییت آمد و خبر [illegible] ذاک را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه آوردن صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از [illegible] مولراج برآمده بود
اینست طلا [illegible] و [illegible] مرصع [illegible] شمشیر [illegible] [illegible] مروارید [illegible]
[illegible] یکصد و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورت لینذ صاحب ناظم ملتان مقرر
شده و بتحقیق پیوسته [illegible] قبایل مولراج [illegible] امیر خان فرستاده [illegible]
بسیار مال و اسباب برآمد و بحکم لینذ کارندهای مولراج نیز گرفتار شد و قلعه [illegible] نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در آن شکست فاحش بر شیرسنگه
و دیگر [illegible] افتاده بدینطور بیان کرده اند که از نه ساعت روز [illegible]
جنگ توپها بین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها را افواج یکدیگر
[illegible] و خورد [illegible] قیامت آشوب و فتنه توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلتن [illegible] کشته شدند و چند افسر و چهاردهم [illegible] کاک صاحب
پلتن [illegible] رجمنت زخم برداشتند و قریب [illegible] سپاه سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و [illegible] توپ مخالف بدست فوج سرکار انگریزی افتاد و افواج انگریزی از
[illegible] آنچنان [illegible] و [illegible] نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و [illegible] بدست آمد و شیرسنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
[illegible] تباه [illegible] و [illegible] راه [illegible] گرفتند
[illegible] سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرسنگه را از گجرات [illegible]

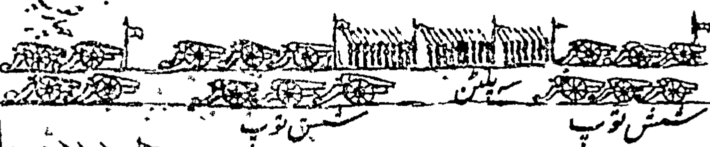
نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمندر انچیف حمله کردند و هربار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهار یکه نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فبروری ۱۸۴۹ع عیسوی از کنپ فیروزپور داده اند بابت
از روی چتهی کمندر انچیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه و
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفوائد کثیر شد کمندر انچیف می نویسند که دیروز لشکر ما را کهم صاحب و دند اس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و ما همه را همراه گرفته از تر گور بطرف شاه دوله
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم ما نشده مگر
دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریز ماند یعنی درجای توپها را گذاشتند و در
مقامی کولی و باروت را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط صد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سپاه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهیم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندر انچیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
شده باشند و افسران نیز همانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هرگاه کمندر انچیف
صاحب را عدالمظفر و منصور شده در کنپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و خوش تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که روی شد
نباید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که سرکردگی درانیان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از جا افتاده بر زمین ریخته بود و در میدان جنگ جب
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون نظر می آمد و بقدر چهل و سه توپها جدا بدست آمد
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن و مند که سابق بدست
غنیم افتاده بود و مردوده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیده
و فوج غنیم منتشر گشته بهر جانب گریخت یک گروه بطرف بهیر و دیگر بجانب جهلم رفت
و لشکر جنرل گلبرت بطرف دینگی و کنپوکیل صاحب بطرف بهیر نهضت نمود و سردار چترسنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشهٔ جنگ و صفوف بندی و وضع توپخانه و رساله بدین صورت بود







ومیجر سکوت صاحب انجنیر متوجه قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندر از بیخ ها منهدم
و انبار خاک را بر دوش شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار را که بضربات گلولهای توپ کلان شده بودند
بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلتن هندوستانی هم دران قلعه خواهند ماند شام سنگه و
رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند در پای کمتر تخفیف بیماری زخمی خفیف شد اخبار نویس
جلیبان نوشته که دوست محمد خان بسردار یوسف زیان پشاور نوشته بود که فوج را
جلد تیار کرده منتظر باشد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بخان مذکور فرستاده و هشت نراین سنگه
سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده در لاهور رسیدند و پابجولان
کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است به دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد
جنگ میدارند و می گویند گو نزد ما توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس
رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان
نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت
سکهان را گذاشته بیایند و هرکه در سرکار انگریزی درینوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را بسپه سرکار خواهند کرد ایشان را اجازت رفتن خانهای خود در عمل
سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت دوای
ایشان خواهد کرد بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری مانند
و بیستم فبروری دیوان مولراج را به بیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده
در مکان بی بی چند کنور فرود کنانیدند و از پیشتر در آن مکان بند و بست و پهره گورهای لاتی
بود و همان روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هردو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بتاریخ ششم
[illegible] سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر میکشن صاحب بهادر [illegible]

انست که حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارڈ ہارڈنگ گورنر جنرل بنگاله
کرفتا بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیا سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
گردد لهذا به لفٹنٹ گورنر اگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هشتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار
کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کنارهٔ جهلم آمده سلاح خود ها را سپرد
سرکار نمودند و هر سه یک روپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از انجا بهندوستان و پانصد قیدی ملتان را که دران اکثر اکالی و هندو و
فقرا اند در فیروزپور آوردند حساب خراج ضلاع پنجاب بموجب لیست

دیوان دینانات در دربار لاهور

ملتان [illegible] لک	دوآبه باری [illegible] لک	دوآبه رچنا [illegible] لک	دوآبه جج نه لک	دوآبه سند ساگر [illegible]
پشاور [illegible] لک	هزاره [illegible]	جیرجیری [illegible] لک	دیره اسمعیل خان [illegible] لک	جاگیرها وغیره [illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] یعنی یک کرور و هفتاد لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه ست و هر باشندگان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید ست و از اهلکاران تاکید رسیده کسانیکه
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
در سنه ۱۷۴۸ عیسوی بوقت محاصرهٔ مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد
نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهازها نیز
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از بیست سال از جنگ

هر ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبا که در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین
بحال خواهند ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سنگه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را قبل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و بامزوند دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده و دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد کید و مقابله با فوج انگریزی از پشاور در بدر رفتند نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارڈ ڈلهوزی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹

از کیمپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کرد و در مقابلهٔ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول گردیدند
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمانفرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بر آن همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه تعلقبندی که دران مشرح بود ادا نکردند و دیگر
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بودند ادا نمودند و علاوه سکهان سرداران
ایشان اطاعت و فرمانبرداری سرکار را که بذمهٔ خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمانفرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست بر داشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بران سرکشان آنجا را که از سرداران خود منیز سند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان گردید و سرکار انگریزی مدام نسبت مهاراجه موصوف بعزت و تعظیم پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار جنگیدند برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیدند جاگیر و مال و اسباب ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعها و قلچها که در ملک پنجاب اند مسمار و منهدم کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بمردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم و مهربانی این سرکار درباره خود ندارد بل سزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار حسب الحکم نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیت صاحب بهادر سکرتری گورنمنت آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریزیست	عـــ کرور	لعـــ کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب نه رعایا وغیره	صـــ لک	دو کرور	صـــ هزار
ملک با که آنرا اوانبر گویند	صـــ لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سیندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق قریب ده هزار سپاه بود بالفعل [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک	میزان کل ۲۳۳۶۲۵۶۷۹ یعنی سی سه کرور و سی و شش لک و بست و پنجهزار و ششصد و هفتاد و نه	

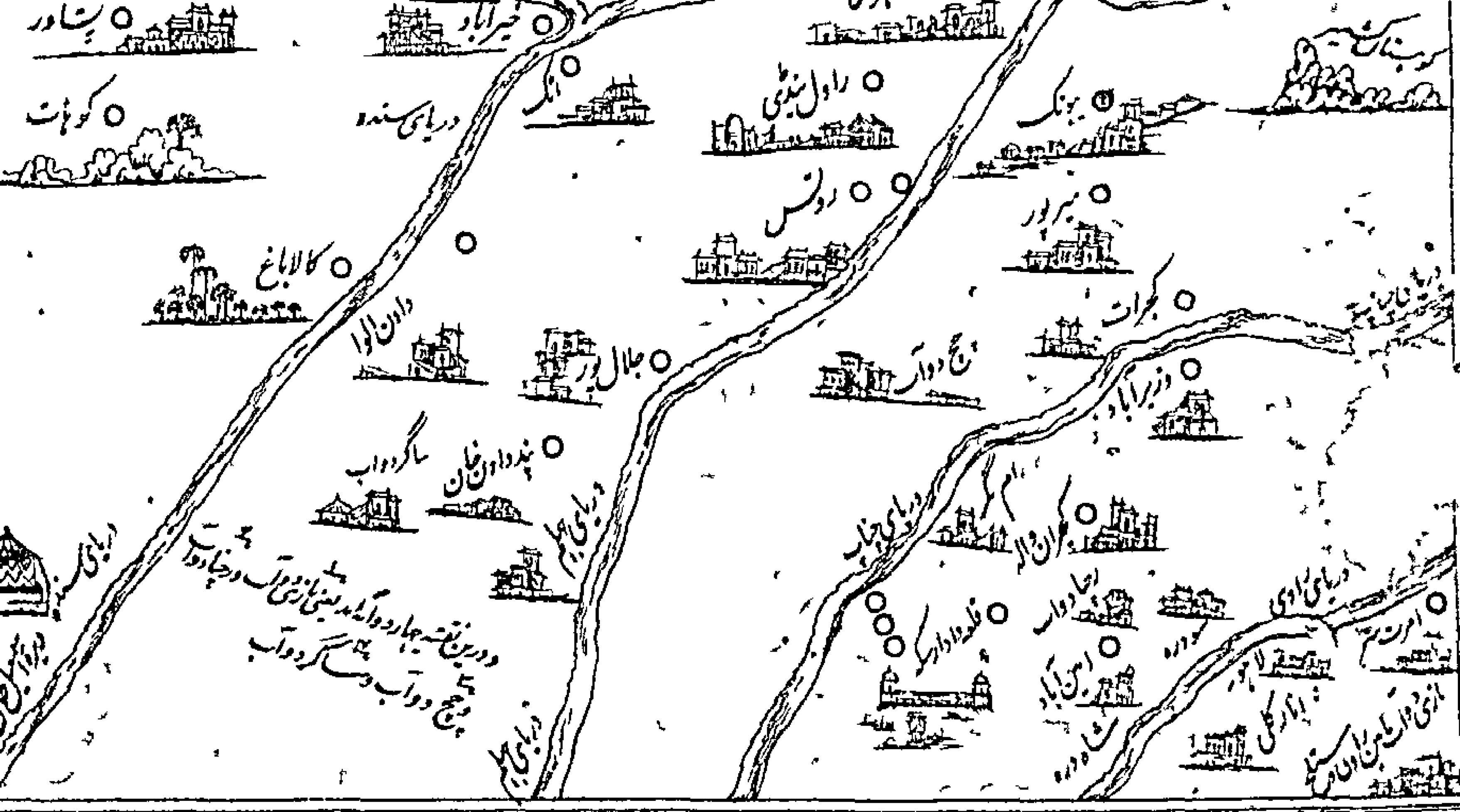
در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن
او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۴ع بر اضلاع افغانستان
که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت
لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل
ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چالس مٹکف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن
عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه
دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار
غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس از آن زمان تا آخر عمر خود باوجود
اغوای بدخواهان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد
نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود و منجمله آن بیست و پنجهزار فوج خود
را نسبت دیگر سپاه زیاده [illegible] آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

بیکنانید و بجلاء این بیست و پنجهزار سوار و گوله انداز بوده و کلیه توپ می آموختند و چند
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که انگریزیان کور کبی بود مواجب سپاهی
تنخواه نقد زمین داده بود و در سنه ۱۸۰۸ع صوبه ملتان و پشاور و در سنه ۱۸۰۹ع کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در سنه ۱۸۳۸ع با لارد ولیم بنتنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بر وقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در سنه ۱۸۳۹ع بعمر پنجاه و هشت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد در مرتبه
او را حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه میکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد پس درون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دل و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد و گو قاصر نوشت و خوانده نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر و صائب بود
که کاروبار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد سبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشیه همه ... نمی و خوشنود ماندند و محبت سلطنت

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا
و شل کردن او را سے کشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه بلا
انگریزی فرهشت مگر به نسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار وی
قریب دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بقیه
او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کاروبار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب
خواهش او نمیشد و حدود ملک لاهور در وقت او باینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملحق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعدهٔ آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
با دامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل بصورت



و آبادی ملک او در زمین برابر و معموره به نسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب سیار سیر حاصل و زرخیز و چهارم دو آبه
اندکی راد و آبه بازی
و آبه چج و چهارم راد و آبه سکر بهند


پشاور
خیرآباد
کوهات
دریای سنده
اتک
راول پندی
رهتاس
کالاباغ
جلال پور
پند دادن خان
ساگر دواب
دریای جهلم
میرپور
گجرات
وزیرآباد
چج دواب
دریای چناب
امن آباد
لاهور
دریای راوی
امرتسر
شاه دره

از خامهٔ فرح‌نتیجهٔ کلک گهرسلک شاه اقلیم سخن‌فرازی اختر برج معنی‌پروری ملک‌گشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت‌مآب مولوی محمد هادی علی مد ظله العالی

بستعین نیزه‌بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحهٔ توحید مالک الملکی ست که بساط کبریائیش از ازلی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم‌اندازی خامه در تبدای ناپیداکنار تحمید جهان‌آفرینی که از سطوت سلطانیش هر که و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم‌اندازان فهم و فراست در معرکهٔ ادراک کنه ذاتش مهر عجز بتاریکی زدن و ناوک‌زنان عقل و کیاست از دعوی محال حصر صفاتش در خانه‌کمان گوشه گزیدن ~ تا علم صبح برافراخته سرخ شفق دامن آن ساخته ماه نوست از پی یگانه ایش تیغ هلالی ز سلح‌خانه ایش امضای بر لیغ قضا بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام واجب الادا بزبان شاه گوینده‌گانی سپرده که بی‌زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم المتعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین مکمل ~ چو منکر تیغ او شد از جهالت سر افکند بر آب ندامت سلیمان بود مور ره گذارش سکندر چاه هر آیینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام بخون دشمنان اسلام خوابانده و تابان مسادهٔ خلافتش ترکین در سینهٔ کافران بیدین نشانده ~ صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد از این سواد تحریر سرمه چشم اعتبار برای نظارهٔ بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن‌گذار حوادث

تا آسمان تیغ سحر و تیغ زر بمیان آورده چها انگشت حیرت ارباب دسترس که قطع کرده
سے یکی را زشاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد بهر وقت آماده کارزار +
که نام آوران را کند کارزار تلون چنان میکند آشکار که سازد ز رنگی لیل و نهار یکی چیره دست
دو کر زیردست یکی را ظفر دیگری شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو فوج و فراوان لشکر
و مقاتله و شورش جدید و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که تیر آتش
جولانگاه معانی قصب السبق ربای محاضر گشته دانای فارس مضمار زیدت شهسوار عرصه فطانت
مقدمة الجیش شاه سواران سبک جاه و نگارش بدقت تیر تخیل گلکش عقده‌های علم و هنر و اشکافی دقائق
فنون تیغ کو تیغش را جوهر سزاوار مناصب جسیم منشی مولوی عبد الکریم ادام الله العقد
بالمرادات و بلغه اقصی الغایات تحقیق وافی و تنقیح واقعی از زبان انگریزان و اخبار اردو بعد تحقیق
نگاشته و خالی نبود لیکن از زائد و نارست لغت اعلی همت داشت تا جمله صحیح بیان
برزبانهاست که جز از احتمال کذب مبرا است هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته باحجت آفرین
سطورش فوج معنی صف آرا و تار مسطرش رسیست کاکل ربا و هر تیر اگر الفرض و التقدیر شاخ طوبی قلم
بمقابله تیزی این تحریر تیغش شتر برید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ وصف گردد
دو و دو برات و رقش شتر نرسد سبکه قصص و حکایات طبایع انسانی را قبول و شهرت
و وقائع و محاربات محولست خصوصا که شما برآواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار تکمرو همت سپسالار حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه برگونه مقصودش بدست و عقل قابل
بر تا دولت بهبود دست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع بر کشید و متفحصان آثار طوارق
روزگار را کامیاب گردانید چونکه نام بادی برای نام این چند سطر پریشان
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذشت قطعه تاریخ شد ... که در تالیف طبع